

نقش سنن و رسوم اجتماعی در ایجاد خشونت خانگی علیه زنان در افغانستان

محمد قاسم الیاسی ترگانی*

چکیده

خشونت خانگی به خشونتی گفته می‌شود که در درون خانواده‌ها و غالباً علیه زنان صورت می‌گیرد که تحت عنوان همسرآزاری، خشونت زناشویی، زن‌آزاری و شریک‌آزاری توصیف شده است. خشونت‌های کلامی و زبانی مانند تحقیر و هتاک، خشونت‌های عاطفی مانند بی‌توجهی، خشونت‌های اجتماعی مانند محدود کردن روابط، خشونت‌های اقتصادی مانند محروم کردن از ارث و خشونت‌های فیزیکی مانند ضرب و شتم و آزارهای جسمی از جمله خشونت‌هایی‌اند که علیه زنان در خانواده‌ها صورت می‌گیرد. در این میان، هرچند خشونت جسمی و فیزیکی نسبت به گذشته کاهش یافته است؛ اما حالت روانی و تحقیرکردن و اشکال دیگر آن در حال گسترش است. خشونت خانگی و خشونت علیه زنان یکی از معضلات اجتماعی تمامی کشورهای دنیا به حساب می‌آید و تنها به کشورهای جهان سوم منحصر نمی‌شود. خشونت خانگی، و شکل رایج آن زن‌آزاری، ریشه در تاریخ، فرهنگ و سنت‌ها و آداب و رسوم غلطی دارد که در اکثر جوامع رایج و متداول

* نویسنده و پژوهشگر.

است. نوشتار حاضر تنها به خشونت‌هایی می‌پردازد که در خانواده‌ها و به‌خصوص علیه زنان اتفاق می‌افتد و این خشونت‌ها غالباً برخاسته از سنت‌ها، عادات و آداب و رسوم ناپسندی است که در جامعه افغانستان نقش و تأثیر غیر قابل انکاری دارند.

کلیدواژگان: خشونت، خانواده، سنن و رسوم اجتماعی، خشونت خانگی، خشونت علیه زنان، همسرآزاری.

مقدمه

خانه غالباً به‌عنوان پناه‌گاه امنیت و خوشبختی تصور می‌شود و خانواده به‌عنوان یکی از نهادهای اجتماعی نخستین، شالوده‌ی حیات اجتماعی محسوب می‌گردد و گذشته از وظیفه فرزندآوری و پرورش کودک و در نتیجه استمرار نسل‌ها و بقای نوع بشر، کارکردهای دیگری؛ از قبیل فعالیت‌های اقتصادی، آموزشی و اجتماعی کردن افراد را نیز به عهده دارد.

در عین حال که محیط خانه باید پناه‌گاه امنی باشد تا ساکنانش در آن بیاسایند و خستگی‌ها و رنج‌های ناشی از دشواری‌های محیط بیرون از خانه را به فراموشی بسپارند؛ ولی متأسفانه این محیط برای بسیاری از مردم به جهنمی می‌ماند که آتش دشمنی، خشم، خشونت، کینه و انتقام در آن شعله‌ور است! به عبارت دیگر، مردم عموماً خانواده را کانون آرامش، سازش و انطباق رفتار توأم با آسایش تصور می‌کنند؛ در حالی که خانواده محل برخورد باورها، ارزش‌ها و سلیقه‌های متضاد، سوء تفاهم‌های درازمدت و هزاران تضاد، تعارض و تناقض‌های فرهنگی دیگر است که در بسیاری از موارد موجب خشونت در خانواده‌ها می‌شود.

خشونت‌های خانگی، به‌ویژه خشونت علیه زنان، مخصوص جامعه یا طبقه خاصی نیست؛ بلکه همه کشورهای دنیا و همه اقشار و طبقات اجتماعی مختلف، کم‌وبیش، با آن دست به گریباند و این خشونت در ابعاد مختلف آن علیه زنان انجام می‌گیرد. در عین حال، اکثر زنان به دلایل مختلف از جمله ترس از مواجهه با فقر، عدم پذیرش در خانواده، حرف‌ها و کنایه‌های مردم، بی‌آبرویی، ترس از دست‌دادن کودکان و... مشکلات خود را گزارش نمی‌دهند و ترجیح می‌دهند که تحمل مصائب، آن‌ها را در معرض دید و قضاوت عموم مردم

قرار ندهد.

طبق تحقیق جامع سازمان جهانی بهداشت، داکتر «لی جونگ ووک» اعلام نمود: «اصلی ترین چالش این است که خشونت پوشیده می ماند و افراد آسیب دیده به مراجع رسمی مانند مراکز بهداشتی و پلیس مراجعه نمی کنند. این افراد ترجیح می دهند به دوستان، همسایگان یا خانواده خویش پناه ببرند. آن گروه از زنان نیز که به مراجع رسمی مراجعه کرده اند، آسیب های بسیار شدیدی دیده بودند.» (نورمحمدی، ۱۳۸۹: ۵۲)

خشونت های خانگی علیه زنان اما در جامعه ما به شکل گسترده تری وجود دارد. در کشور ما «سوختن و ساختن» یک ارزش مثبت برای زنان تلقی می شود و مورد تحسین عمومی قرار می گیرد. در این کشور این تعبیر: «رفتن دختر با لباس سفید عروسی به خانه شوهر و بیرون آمدن او از خانه شوهر با کفن» یک اصل و یک ارزش است.

در برخی خانواده های ما باورهای نادرست و رسوم افکار، سنت ها و رسوم جاهلی ای که به نام اسلام رواج دارد، مرد می پندارد که با ازدواج و تشکیل خانواده، زن را اسیر خود ساخته است و می تواند با وی هرگونه رفتاری که خواست انجام دهد!

سال هاست که پدیده خشونت مردان علیه زنان در جامعه ما وجود دارد و این مسئله تقریباً به صورت یک هنجار درآمده است. متأسفانه سنت ها، عرف و آداب و رسوم کشور ما نیز بر مقبولیت این پدیده زشت و ناپسند هم چنان صحنه می گذارد!

۱. مفاهیم و کلیات

۱-۱. خشونت

در فرهنگ لغت، خشونت به معنای درشتی، ناهمواری، تندخویی، بی رحمی و ضد نرمی آمده است (معین، ۱۳۷۵: ۱۴۲۵). در متون تخصصی، خشونت معادل واژه «Violence» به کار می رود که به معنای زور، عنف، تعدی، شدت و سختی است (حق شناس و دیگران، ۱۳۸۱: ذیل همان واژه).

فرهنگ آکسفورد این کلمه را به معنای تجاوز، زیان، آسیب، شدت، خشونت، تهدید، غضب، بی حرمتی و اعمال زور به کار برده است.

در اصطلاح، خشونت به رفتاری اطلاق می شود که برای آسیب رساندن به دیگری از کسی سر می زند و دامنه آن از تحقیر و توهین، تجاوز، ضرب و جرح گرفته تا تخریب اموال و دارایی و قتل گسترده است (صدیق سروستانی، ۱۳۸۶: ۱۱۳). در تعریف دیگری آمده است که «خشونت آن است که شخصی بخواهد با زور و ارباب و تهدید کسی را وادار کند که مطابق میل و خواست او عملی را انجام دهد و یا مطابق میل او فکر کند.» (نورمحمدی، ۱۳۸۹: ۳۵).

«گلز» و «اشتراوس»^۱: «خشونت رفتاری با قصد و نیت آشکار (یا رفتاری با قصد و نیت پوشیده اما قابل درک) جهت وارد کردن آسیب به فرد دیگر است» (نورمحمدی، ۱۳۸۹: ۳۵).

تعریف دیگر خشونت چنین است: «خشونت را می توان عملی آسیب رسان دانست که فرد برای پیشبرد مقاصد خویش انجام می دهد و صرفاً جنبه فیزیکی (بدنی) ندارد؛ بلکه ممکن است ابعاد روانی (فحاشی، تحقیر، مزوی کردن فرد، داد و فریاد، جنسی (آزار و مزاحمت جنسی، تجاوز) و اقتصادی (شکستن وسایل خانه و...) هم به خود بگیرد» (درویش پور، ۵۶، ۱۳۸۷: ۵۰-۵۵).

۱-۲. خشونت خانگی

اما تعریفی که در باره خشونت خانگی ارائه شده، چنین آمده است: «خشونت خانگی عبارت است از بدرفتاری با همسر، که بدرفتاری روانی مانند ارباب و ترساندن، تهدید، تحقیر و انتقاد شدید و تند؛ و خشونت بدنی مانند سیلی زدن، هل دادن تا استفاده از اسلحه را در برمی گیرد» (سالاری فر، ۱۳۸۹: ۹۷) یا «خشونت خانگی عبارت است از بدرفتاری جسمی، جنسی و روانی؛ از قبیل مزوی کردن اجباری، تحقیر، محروم ساختن از حمایت و تهدید به آسیب رسانی؛ زیر پا گذاشتن حقوق مربوط به تولید مثل نیز نمونه ای از خشونت خانگی است» (مرتوس، ۱۳۸۲: ۲۲۶).

1. Gells & Straus.

۳-۱. خشونت علیه زنان

در اعلامیه «پکن» اما خشونت علیه زنان چنین تعریف شده است: «به هرگونه آزار مبتنی بر جنسیت که منجر به ایدای جسمی، جنسی، روانی، تهدید، محروم کردن خودسرانه می شود، چه در زندگی عمومی و چه در زندگی خصوصی، اطلاق و استعمال می شود» (ذکی، ۱۳۸۴: ۴۲).

۴-۱. انواع خشونت خانگی

زنان در سراسر زندگی خود به شکل های گوناگونی خشونت را تجربه می کنند که بیش تر آن ها خانوادگی است؛ اما خشونت مردان علیه زنان ابعاد متعددی را شامل می شود که در این راستا می توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) خشونت فیزیکی:^۱ به نوعی از خشونت گفته می شود که موجب آسیب رساندن در جسم و بدن زن آسیب دیده می شود؛ مانند لت و کوب، داغ کردن، فشردن گلو، پاشیدن اسید، سوزاندن، بریدن اعضا، ضرب و جرح با استفاده از کمر بند، چوب، آهن و... (نورمحمدی، ۱۳۸۹: ۳۸-۳۹).

بنیاد اندیشه

ب) خشونت عاطفی و روانی:^۲ خشونت عاطفی و روانی به خشونت اطلاق می شود که در آن روان زن صدمه و آسیب می بیند؛ مانند تهدید، تحقیر، سرزنش کلامی، مسخره کردن، فحاشی، منت گذاری، غیرت ورزی نادرست و... (همان، ۴۱).

ج) خشونت اقتصادی:^۳ نوعی از خشونت است که زنان دسترسی کمتری به منابع مادی و اقتصادی در خانواده و جامعه دارند. مصادیق آن عبارت اند از: خساست، دریافت اجباری درآمد زن، عدم تأمین نیازهای ضروری همسر، کنترل وسواس گونه مخارج منزل، عدم پرداخت نفقه، سوءاستفاده یا دستبرد در اموال و دارایی همسر (همان، ۴۳).

1. Physical violence.
2. Psychological violence.
3. Economic violence.

د) خشونت اجتماعی^۱: خشونت اجتماعی شامل خشونتی است که روابط اجتماعی فرد خشونت‌دیده را محدود می‌کند. به عبارت دیگر، نوعی از خشونت است که در آن زنان از فعالیت و تعامل اجتماعی با دیگران و در سطح جامعه محروم می‌شوند؛ مانند کنترل رفتارهای زن، در انزوای اجتماعی قراردادن زن، حبس کردن زن در خانه، قطع کردن تلفن زن، ممانعت از روابط او با اعضای خانواده، دوستان و

ه) خشونت جنسی^۲: خشونت جنسی به شیوه‌های مختلف؛ هم‌چون: تجاوز جنسی، روابط نامعقول جنسی، توهین و تحقیر و بی‌حرمتی جنسی، روسپی‌گری اجباری، سقط جنین اجباری و غیره اتفاق می‌افتد (کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ۱۳۹۲: ۵).

بنابراین، خشونت علیه زنان در خانواده ممکن است به صورت فیزیکی و جسمی (ضرب و شتم)، یا سوء رفتار روانی (تحقیر و تمسخر دائمی و فحاشی مکرر و غیره)، یا اجتماعی (ممنوعیت ملاقات با دوستان و خویشاوندان، حبس کردن در خانه و غیره، یا اقتصادی (ندادن خرجی به زن، پنهان کردن میزان درآمد خود از زن و غیره) و یا جنسی رخ دهد (خانی و دیگران، پیش‌شماره ۳: ۶۹).

۵-۱. خانواده

در زبان فارسی خانواده به معنای خاندان، دودمان، اهل و عیال، خانه و اسباب خانه، خویشان، دولت و ثروت، مخصوصاً ثروت موروثی قابل حمل است (اعزازی، ۱۳۷۶: ۱۰).

در اصطلاح تعاریف متعددی از این واژه ارائه شده است؛ به طور نمونه، «برگس^۳ و «لاک^۴» در اثرشان به نام «خانواده» می‌نویسند: «خانواده گروهی است متشکل از افرادی که از طریق پیوند زناشویی، هم‌خونی و یا پذیرش (به عنوان فرزند) با یکدیگر به عنوان شوهر، زن، مادر، پدر، برادر و خواهر در ارتباط متقابل اند و فرهنگ مشترکی پدید آورده و در واحد

1. Social violence.

2. Sexual violence.

3. E. W. Burgess.

4. H. J. Locke.

خاصی زندگی می‌کنند» (ساروخانی، ۱۳۷۹: ۱۳۵).

۶-۱. انواع خانواده

جامعه‌شناسان خانواده را به انواع مختلف تقسیم می‌کنند که در این نگاهسته تنها به دو نوع آن اشاره می‌شود:

الف) خانواده گسترده^۱: خانواده گسترده، خانواده‌ای است که در درون آن چند نسل با یکدیگر زندگی می‌کنند؛ به‌دین ترتیب، خانواده گسترده می‌تواند شامل فرزندان مجرد یا متأهل، پدر و مادرها و پدربزرگ و مادربزرگ آنان باشد (بستان نجفی، ۱۳۸۳: ۵۵). خانواده گسترده اساساً بر بستگی‌های نسبی استوار است و به‌دین ترتیب، «خانواده‌ی همخون^۲» نیز نام می‌گیرد (آگ برن و نیم‌کوف، ۱۳۸۰: ۳۶۸). خانواده گسترده فرزندان خود را پس از ازدواج در خود جای می‌دهد و گسترش آن نیز به همین لحاظ است و به این ترتیب ممکن است چند نسل زیر یک سقف و در یک خانه مشترک زندگی نمایند. در خانواده گسترده دخترها پس از ازدواج، خانه پدری را ترک می‌کنند (و ثوقی و نیک‌خلق، ۱۳۷۱: ۱۶۸-۱۶۹). در چنین خانواده‌ای احترام زن به شوهرش همراه با نوعی ترس است.

تأسیس ۱۳۹۴

ب) خانواده هسته‌ای^۳: خانواده هسته‌ای، خانواده‌ای است کوچک، متشکل از والدین و احتمالاً فرزند یا فرزندان چند که ازدواج نکرده باشند و تقریباً به‌طور کامل از سایر منسوبان جدا می‌گردند و اینان گاهی به دیدار یکدیگر می‌روند (بستان نجفی، ۱۳۸۳: ۵۵). در خانواده هسته‌ای عموماً پدر یا مادر خانواده و یا هر دو، اقتصاد خانه را اداره و تأمین می‌کنند و در مسائل اقتصادی از خانواده پدر خودشان مستقل‌اند.

در خانواده هسته‌ای به‌طور معمول، تصمیمات اساسی خانه از طریق گفت‌وگو و تبادل نظر اتخاذ می‌شود. بعضی چون «پارسونز» بر این عقیده‌اند که چنین خانواده‌ای بسیار عقلانی

1. Extended Family.
2. Consanguine.
3. Nuclear Family.

است؛ زیرا همواره عقل و منطق بر آن حاکم است و در اتخاذ تصمیمات اساسی، هریک از ساکنان خانه که دارای منطق قوی‌تری باشد، حق تصمیم‌گیری می‌یابد (ساروخانی، ۱۳۷۹: ۱۴۲).

۷-۱. سنن و رسوم اجتماعی

در جامعه‌شناسی وقتی از فرهنگ سخن به میان می‌آید، یکی از عناصر اساسی آن را «هنجار» می‌دانند. در اصطلاح جامعه‌شناسی، هنجارها را الگوهای استانداردشده رفتار می‌گویند (ستوده، ۱۳۷۳: ۱۹). هنجارها در جامعه‌شناسی به عنوان یک قاعده رفتاری عمل می‌کنند که نه فقط افراد برای انجام کارها از آن‌ها پیروی می‌کنند؛ بلکه در عین حال رفتار انسان‌ها با آن‌ها سنجیده می‌شود؛ بنابراین، هنجارهای اجتماعی‌اند که تعیین می‌کنند انسان چه باید بگوید و از گفتن چه چیزهایی باید اجتناب ورزد. باید چگونه ببیند و چگونه رفتار کند؛ به همین دلیل هرکس سعی می‌کند رفتار خود را با هنجارهای اجتماعی سازگار نماید تا جامعه او را به عضویت خود بپذیرد (فرجاد، ۱۳۷۴: ۱۱-۱۲). قوانین، طرز لباس پوشیدن، مقررات رسمی و اداری، برنامه تحصیلی، قواعد ورزش‌ها و بازی‌ها، آداب و رسوم و نظایر آن از جمله هنجارهای جامعه محسوب می‌شوند (محسنی، ۱۳۸۶: ۳۰).

هنجارها در واقع یک دستورالعمل رفتار اجتماعی یا به قول «رالف دارندورف»^۱ و دیگران یک «گرامر اجتماعی» می‌شود (رفیع‌پور، ۱۳۸۲: ۱۸۲)؛ زیرا نقش عمده هنجارها در جامعه، تنظیم نظم اجتماعی و تبعیت از آن‌ها در روابط اجتماعی است (محسنی، ۱۳۸۶: ۳۰). هنجارها نه تنها تعیین‌کننده نوع رفتارهایی‌اند که در شرایط خاصی باید انجام شوند یا نباید انجام شوند؛ بلکه بر اساس هنجارها می‌توان رفتارهای افراد را در موقعیت‌ها و شرایط زمانی و مکانی پیش‌بینی کرد (افروغ، ۱۳۷۹: ۲۴-۲۶).

سنت‌ها و آداب و رسوم یکی از زیرمجموعه‌های هنجار اجتماعی و در نتیجه یکی از عناصر و اجزای فرهنگ جامعه محسوب می‌شوند. در واقع فرهنگ یک جامعه، علاوه بر

1. Norm.

2. Ralf Dahrendorf.

این که در بردارنده مصادیقی مانند زبان، خط و هنر یک ملت است، رسوم و سنت‌هایی را که در آن جامعه جاری و ساری است نیز شامل می‌شود؛ بنابراین، برای این که بتوانیم تصویر درست و واقعی در خصوص نقش و تأثیری که این رسوم و سنن در ایجاد خشونت در خانواده دارند ارائه دهیم، ناگزیر از آن هستیم که در ابتدا با نحوه شکل‌گیری این رسوم و سنت‌ها آشنا شده، در ادامه به نقشی که این سنن و رسوم در جامعه ما در بروز خشونت‌های خانگی علیه زنان دارند، بپردازیم.

۸-۱. نحوه شکل‌گیری سنن و رسوم اجتماعی

انسان‌ها همواره برای رسیدن به نیازهای خویش راه‌ها، شیوه‌ها و تجربیات مختلفی را می‌آزمایند و در حقیقت اولین شیوه‌ها و تجربیات فرد که از نظر تأمین نیازها موفقیت‌آمیز باشد، از طرف او تکرار می‌شود و به صورت «عادت» (Habit) درمی‌آید. از طرف دیگر، افراد دیگری که در کنار او زندگی می‌کنند، از تجربیات و عادات فرد تقلید می‌کنند و به تدریج واکنش کلیه اعضای گروه از نظر روش تأمین نیازها یک‌سان می‌شود. با این توضیح، روش‌ها، تجربیات و عادات فردی به صورت «آداب و رسوم» (Custom یا Sitte) که پدیده‌ای همگانی‌اند، درمی‌آیند و ویژگی‌های جدیدی که محصول رسوم‌های اجتماعی‌اند، در افراد ظاهر می‌شوند و در این هنگام روش‌های مرسوم به وجود می‌آیند. این روش‌ها را پدران و مادران به کودکان خود می‌آموزند و از این طریق به نسل‌های بعدی منتقل می‌کنند.

این روش‌ها به تدریج و به موازات گذشت زمان، هرچه بیش‌تر جنبه الزامی به خود می‌گیرند؛ به گونه‌ای که در صورت پرسش از افراد یک قبیله که چرا به این شکل رفتار می‌کنند، جواب می‌دهند که اجداد آن‌ها همیشه به همین شکل عمل کرده‌اند. تکرار این روش‌ها باعث پیدایش عادات در فرد و آداب و رسوم در جامعه می‌شود. عادات و رسوم از نظر حفظ نظم اجتماعی و انتقال آن به نسل‌های بعد، فوق‌العاده مؤثر بوده و به این ترتیب، این روش‌های مردم به یک نیروی مؤثر اجتماعی تبدیل می‌شوند. پیروی از آداب و رسوم اجتماعی همیشه برای افراد لذت‌بخش نیست؛ ولی به علت الزامی بودن و عمومیت داشتن این

رسوم، افراد چاره‌ای جز پذیرش آن‌ها را ندارند؛ به طور مثال: اگر از کسی سؤال شود که وی چرا به چنین کاری دست می‌زند، در جواب خواهد گفت که وی مجبور بوده است این کار را انجام دهد؛ چرا که جامعه از آن‌ها چنین انتظاری را داشته و گذشتگان آن‌ها نیز همین عمل را انجام می‌داده‌اند.

از طرف دیگر، برخی از هنجارها از نظر زمانی عمر طولانی‌تری دارند، تا جایی که عمر آن‌ها از عمر انسان‌ها و یا حتی چندین نسل بیش‌تر است. اگر یک هنجار برای مدت طولانی (چند نسل) بماند، به یک وضعیت مستقر و «سنت» (Tradition) تبدیل و به تدریج جزئی از فرهنگ جامعه می‌شود (رفیع‌پور، ۱۳۸۲: ۲۰۹ و ۲۴۴).

در میان مردمان جوامع اولیه، روش‌های اعضای مسن و قدیمی از احترام و ارزش زیادی برخوردارند و به این دلیل رسومی که از نسل‌های گذشته باقی مانده و به شکل یک «سنت» درآمده، به دلیل اهمیت تجربیات انسانی در این جوامع و همین‌طور ایستایی حیات اجتماعی، اهمیت و احترام بسیار پیدا می‌کنند. از این‌جا است که «رسم» و «سنت» همگام و هم‌صدا می‌شوند و یک نیروی انسانی بسیار قوی اجتماعی را فراهم می‌آورند که وضع و حالت جامعه را ثابت نگه می‌دارد و آزادی عمل افراد را محدود می‌کند.

از سوی دیگر، فرهنگ به صورت عام و سنت‌ها و رسوم اجتماعی به صورت خاص، زمانی که نهادینه شدند، به آسانی و سهولت، تغییرات و دگرگونی‌ها را بر نمی‌تابند و در برابر هر نوع دگرگونی از خود مقاومت نشان می‌دهند؛ زیرا راه‌های نرفته و وادی‌های ناشناخته، به طور طبیعی انسان را می‌ترساند و افراد بشر به طور کلی از تغییر و تحول و همین‌طور سازش پیدا کردن با شرایط جدید اجتماعی هراس دارند. به عبارت دیگر، وقتی ساختار جوامع سنتی با دیواره‌های مستحکم سنت و باورهای خرافی پابرجا و نهادینه شده باشد، تحول‌های بیرونی و پیرامونی و تولید و تعامل اندیشه‌های معاصر نیز نمی‌توانند به آسانی در قراردادها، هنجارها و سنن و رسوم مسلط بر آن اثر گذاشته و آن را دچار دگرگونی نمایند (کاظمی سرکانه، ۱۳۸۹: ۱۱۸-۱۲۰).

در کشور ما برخی از آداب و رسوم آنچنان نهادینه شده‌اند که آن‌ها را می‌توان جزء رسوم، سنت‌ها و تابوها یا قوانین غیر رسمی و نانوشته الزام‌آور دانست که هیچ‌گونه تغییری را برنمی‌تابند و هیچ‌یک از اعضای جامعه هم نمی‌توانند از آن‌ها تخطی کنند؛ زیرا تخطی از آن‌ها انواع مجازات را برای فرد خاطی در پی دارد. به همین خاطر است که برخی از این آداب و رسوم ناپسند باقی‌مانده از گذشته، در موارد زیادی، موجب خشونت در خانواده و به‌خصوص خشونت علیه زنان می‌گردند.

از سوی دیگر، در افغانستان بر اثر فشارهای سستی مداوم و نهادینه‌شده، مبارزه با خشونت علیه زنان کار چندان آسانی نیست؛ زیرا فرهنگ، سنت‌ها و آداب و رسوم در این کشور به‌گونه‌ای شکل گرفته و سامان یافته‌اند که خشونت علیه زنان را یک امر معمول و پذیرفته‌شده می‌پندارند.

۲. نقش سنن و رسوم اجتماعی در ایجاد خشونت خانگی علیه زنان

همان‌گونه که قبلاً- در خصوص نحوه شکل‌گیری سنت‌ها و رسوم- بیان شد، بعد از قوام‌یافتن و نهادینه‌شدن یک رسم و سنت خاص، اعضای قبیله و طایفه تمام توان و قدرت خود را برای حفظ و استمرار آن به‌کار می‌گیرند. تأسیس ۱۳۹۴

این آداب و رسوم، سنت‌ها، عقاید و الگوهای فرهنگی در اغلب جوامع- البته با شدت و ضعف- حاکم بوده و رفتار متعصب‌گونه به‌عنوان هنجاری پذیرفته و مشروع نمایش داده می‌شوند. در جامعه افغان‌ها نیز برخی از سنن و رسوم اجتماعی ناپسند وجود دارد که بر اساس آن هر نوع خشونت علیه زنان مشروع جلوه داده شده و به‌عنوان هنجاری پذیرفته‌شده، مورد قبول اکثر اعضای آن می‌باشد که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۲-۱. گسترده‌گی خانواده‌ها

خانواده‌های گسترده با نقش‌ها و سبک‌های زندگی سستی جنسیتی (مردانه- زنانه) منطبق می‌شوند: وظایف زن و مرد کاملاً مشخص و تعیین شده است؛ به این معنا که کارهای بیرون

از خانه مخصوص مردان و کارهای درون خانه مخصوص زنان است. افراد این خانواده‌ها نمی‌توانند دور از هم باشند. اهداف خانوادگی را بر اهداف فردی ترجیح می‌دهند. این خانواده‌ها با تغییر سازگار نیستند. زندگی به صورت کلیشه‌ای و یک‌نواخت است. اعضای خانواده معمولاً، فضای خصوصی و اتاق‌های جداگانه ندارند. بدون حضور همه اعضای خانواده غذا نمی‌خورند. اختیار امور مالی در دست مرد است و او رئیس خانواده است.

ساختار سنتی جامعه افغانستان به گونه‌ای شکل گرفته است که در آن خانواده‌ها معمولاً شکل گسترده دارند و این گستردگی، خود، در موارد زیادی موجب خشونت در خانواده‌ها و به خصوص علیه زنان می‌شود. به بیان دیگر، خشونت بسته به نوع خانواده صورت‌های گوناگونی می‌یابد؛ به این معنا که هرچه خانواده بزرگ‌تر، گسترده‌تر و از افراد بیشتری تشکیل شده باشد، خشونت‌گرایان و قربانیان خشونت نیز تنوع بیشتری می‌یابند. برای نمونه در یک خانواده‌ای گسترده، افراد خشونت‌گرا بسیار بیش‌تر از دیگر اشکال خانواده است؛ چنان‌که قربانی خشونت نیز در این نوع خانواده از دیگر انواع خانواده بیش‌تر است. اما این امر در خانواده‌ای هسته‌ای که از یک پدر و مادر و یک یا چند فرزند تشکیل می‌شود، کم‌تر است؛ زیرا در چنین خانواده‌هایی هم خشونت‌گرا و هم قربانی خشونت تنوع چندانی نخواهد داشت.

در خانواده‌ای گسترده پدربزرگ، مادربزرگ، پدر، مادر، عمو، زن عمو، پسر عمو و دختر عمو و... یا خشونت‌گراانند یا قربانی خشونت؛ بنابراین، وجود افراد بیش‌تر در یک خانواده، تنوع خشونت خانوادگی را بیش‌تر می‌کند. در بیش‌تر خانواده‌ها به‌ویژه خانواده‌هایی که شکل گسترده دارند، بیش‌ترین آمار قربانیان خشونت را زنان تشکیل می‌دهند که این امر را آمار جهانی نیز تأیید می‌کند. بر اساس آمار جهانی، حدود ۹۰٪ قربانیان خشونت خانگی را زنان و ۱۰٪ دیگر را مردان تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر، خشونت‌ورزی مردان نیز با شدت زیاد همراه است (نورمحمدی، ۱۳۸۹: ۲۹).

همان‌گونه که گفته آمد، ساختار سنتی جامعه افغانستان به گونه‌ای سامان یافته است که در

آن زنان معمولاً در خانواده‌ها بیش‌تر از مردان در معرض خشونت قرار گرفته و قربانی آن می‌شوند. در جامعه‌ای همانند افغانستان، که خانواده‌ها معمولاً شکل گسترده به‌خود دارند، مرد در مقام رئیس، مدیر و نان‌آور خانواده برای خود اختیارات وسیعی قائل است و البته زمینه‌های فرهنگی؛ مانند عرف، سنت و آداب و رسوم اجتماعی نیز بر آن‌ها مهر تأیید می‌زند. در مواردی که مرد احساس می‌کند شالوده قدرت انحصاری و ریاستش مورد تهدید قرار گرفته است، دست به خشونت جسمی و روانی می‌زند؛ برای زن محدودیت و مشقت مالی ایجاد می‌کند و با استفاده از اختیارات مطلق خود حتی روابط او را با دوستان و افراد خانواده کنترل می‌کند؛ به‌حدی که می‌تواند عملاً زن را در خانه‌اش زندانی کند.

۲-۲. نگرش سنتی به مردسالاری و اقتدار و قدرت مردان

در جامعه سنتی افغانستان برخی از مردان معتقداند همسرشان باید در تمام موارد گوش به فرمان آنان و آماده به خدمت باشند تا ریاست آنان در خانه ثابت شود. در مواردی که آنان - به‌گمان خویش - احساس کنند ریاست‌شان در خطر است، دست به خشونت جسمی و روانی زده، برای زن محدودیت‌های مدنظر خودشان را ایجاد می‌کنند و با استفاده از اختیارات مطلق خود، زن را وادار به پذیرش ریاست خویش می‌کنند^۱.

تأسیس ۱۳۹۴

این شوهران بیان نقطه‌نظرات زن را به‌معنای کم‌رنگ‌شدن ریاست خویش می‌پندارند و احساس تهدید برای ریاست خود محسوب کرده یا آن را نشانه سرکشی زن می‌دانند؛ پس خود را ناچار می‌دانند که با توسل به خشونت، پایه‌های ریاست مطلق خویش را محکم سازند و همسر خویش را نیز رام گردانند.

در بررسی‌های «دوباش - دوباش»^۱ مشخص گردید مردان برای ساکت‌کردن زنان و تثبیت ریاست خویش به برنده‌شدن در بحث و مجادله، نمایش دادن نارضایتی خویش، جلوگیری از تکرار این‌گونه رفتارها در آینده و برای نمایش حاکمیت خویش در خانه، دست به خشونت می‌زنند. این مردان در محدوده خانواده، خواهان انحصار قدرت‌اند و زمانی که با بهره‌گیری

1. Dobach & Dobach.

از خشونت، زن و فرزندان خود را به انجام دادن رفتارهایی وادار می‌کنند، نه تنها احساس ناراحتی نمی‌کنند؛ بلکه بر عکس احساس می‌کنند که حق نیز با آنان است (نورمحمدی، ۱۳۸۹: ۱۴۱-۱۴۲).

در افغانستان آداب و رسوم محلی و قومی نیرومندتر از قانون علیه زنان عمل می‌کند؛ به گونه‌ای که یکی دیگر از دلایل ادامه خشونت علیه زنان، تحمل آن از سوی خود زنان است که این قضیه با شرایط «درماندگی آموخته‌شده»^۱ مطابقت دارد که زن به این نتیجه می‌رسد که تلاش او برای تغییر مرد بی‌فایده است؛ بنابراین، با این شرایط سازش می‌کند. در جوامع بدوی یا در جوامعی که قوانین عرفی و سنن و رسوم اجتماعی آن حول محور «زور» مستقر شده و «منطق» در آن کاربرد کم‌تری دارد، خشونت سخت‌ترین و کم‌هزینه‌ترین و در عین حال هم بدترین واکنش موجود است.

در جوامع سنتی ارزش‌های مردسالار، ارزش‌هایی مشروع و غیرقابل انکار است و هرگونه مقاومت در برابر آن به معنای سرپیچی از هنجارها و عرف و سنت‌های اجتماعی قلمداد شده و واکنش شدید اجتماعی و عرفی را برمی‌انگیزاند. در چنین جوامعی، اعمال خشونت علیه زنان نه تنها از سوی مردان بلکه از سوی خود زنان نیز به عنوان بخشی از واقعیت زندگی اجتماعی‌شان مشروعیت می‌یابد؛ در حالی که در جوامع مدرن به دلایلی؛ نظیر گسترش نهادهای مدنی و فعالیت این نهادها و پیدایش جنبش‌های اجتماعی زنان، خشونت علیه زنان کاسته شده و مقاومت بسیاری در برابر آن صورت گرفته است (یزدخواستی و شیر، ش ۱۸، ۱۳۸۷: ۵۷).

در جامعه‌ای که عرف آن اجازه اعمال قدرت را به مردان بدهد، مسلماً این کار به پارامترهای غیرمادی دیگری در زندگی آسیب می‌رساند؛ مثل عشق، دلدادگی، عاطفه، همدلی، همبانی و...؛ زیرا زبان سلطه، اخلاق، آرامش و روح و روان انسان‌ها را قربانی می‌کند.

۱. مفهوم درماندگی آموخته‌شده (Learned helplessness) که توسط «مارتین سلیگمن» مطرح شد، منفی‌ترین حالت درک از خود است. درماندگی آموخته‌شده در حوزه تعلیم و تربیت به یادگیرندگانی اشاره می‌کند که کوشش را با پیشرفت مرتبط نمی‌دانند. آن‌ها یادگیرندگانی هستند که فکر می‌کنند هر کاری انجام دهند به موفقیت دست نمی‌یابند.

۲-۳. وجود ازدواج‌های زودرس و عدم تجربه در خانه‌داری و ناپختگی در زندگی زناشویی

ازدواج‌های زیر سن نیز یکی از عوامل مؤثر در بروز خشونت خانگی است. گرچه معمولاً زنان در تمام سنین می‌توانند قربانیان خشونت باشند؛ اما بیش‌تر قربانیان را در همسرآزاری، زنان در سنین ۲۰-۴۰ سالگی تشکیل می‌دهند.

«هوتالینگ و سوگارمن»^۱ در یک مطالعه‌ای که بر روی ۴۰۰ زن خشونت‌دیده انجام دادند، که در فاصله سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۵ مراجعه کرده بودند، دریافتند که یک عامل مشترک در این زنان، سن قربانیان بوده که احتمال قربانی شدن زنان جوان بیش‌تر از زنان با سنین بالاتر است. پژوهش‌های متعدد نشانگر آن است که افزایش سن، رابطه منفی با درجات خشونت زناشویی دارد.

«یافیدیک» در بررسی خود روی ۱۲ هزار مرد به این نتیجه رسید که با افزایش ۱۰ سال سن، احتمال بروز پرخاشگری معتدل جسمانی تا ۷۱ درصد و احتمال پرخاشگری شدید جسمانی تا ۸۱ درصد کاهش می‌یابد. سن بستگی معنادار و منفی با خود گزارش‌دهی مردان در خصوص زدن زنان یا پرتاب چیزی به‌سوی آن‌ها دارد. این داده‌ها با یافته‌های عام‌تری انطباق دارد که بر اساس آن، رفتارهای ضد اجتماعی و خشن با افزایش سن کاهش می‌یابد (سالاری‌فر، ش ۴، ۱۳۸۸: ۱۵).

«گافمن» در بررسی ۲۰۰۰ زوج به این نتیجه رسید که سن به‌طور معناداری جزء عوامل مؤثر بر خشونت شوهر است و هرچه سن افزایش یابد، احتمال بروز خشونت کاهش می‌یابد (سالاری‌فر، ۱۳۸۸، ۱۵۷)؛ چون با افزایش سن، وجود خشونت و رفتار شوهر برای زن عادی شده و آن را می‌پذیرد و همین پذیرش آن در بروز خشونت از طرف مرد تأثیر دارد و موجب کاهش آن می‌شود. یافته‌های پژوهشی دیگر نشان می‌دهد که بیش‌ترین تعداد قربانیان خشونت را زنانی تشکیل می‌دهند که در دامنه سنی ۲۵-۲۹ سال قرار دارند (صالحی

1. Hotaling & Sugarman.

و صالحی، ۱۳۸۴: ۸۱).

در افغانستان متأسفانه ازدواج‌های زیر سن^۱ و زودرس و زودهنگام در همه مناطق و در میان همه گروه‌های قومی یک پدیده‌ای شایع است. بر اساس گزارش «یونیم» و کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ۵۷ درصد ازدواج‌ها را ازدواج‌های زودهنگام تشکیل می‌دهند که در آن حداقل یکی از زوجین زیر سن ۱۶ سال می‌باشد. در یک پژوهش در مورد ۲۰۰ تن از دخترانی که زیر سن به ازدواج داده شده بودند، معلوم گردید که ۴۰ درصد آنان بین سنین ۱۰ تا ۱۳ سال، ۳۲/۵ درصد در سن چهارده سالگی و ۲۷/۵ درصد در سن پانزده سالگی به ازدواج داده شده بودند (هیأت معاونت ملل متحد در افغانستان، ۲۰۱۰: ۲۱).

بر اساس ارزیابی‌های دیگری که در سال ۲۰۱۱ در افغانستان صورت گرفته است، نزدیک به ۶۰٪ ازدواج‌ها در افغانستان زیر سن قانونی صورت می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که بیش از ۱۵٪ ازدواج‌ها زیر سن پانزده سال و ۴۶٪ دیگر هم زیر سن هجده سال صورت گرفته است (روبی، ۱۳۹۴: وبسایت روزنامه هشت صبح).

اما این‌که چرا ازدواج در سنین پایین موجب خشونت علیه زنان می‌شود، می‌توان به دلایل زیر اشاره کرد:

الف) معمولاً در ازدواج‌هایی که در سنین پایین صورت می‌گیرند، از آنجایی که زن و شوهر جوان - به‌خاطر گستردگی خانواده‌ها - به‌صورت مجزا زندگی نمی‌کنند و زن باید همراه با خانواده شوهر زندگی کند، در این وضعیت مشکل آن زن بیش‌تر می‌شود. او هم باید دل‌خسوی خود را به‌دست آورد و هم دل‌همسر را؛ ولی متأسفانه سن پایین او اقتضا نمی‌کند که به این اهداف برسد؛ بنابراین، سر و صدای خانواده شوهر بر روی او بلند است و معمولاً گزارش ضعف‌های او به گوش شوهر هم می‌رسد. در این زمان بهانه‌ها و تحرکات برای بروز خشونت از طرف شوهر فراهم می‌گردد.

۱. در افغانستان این تعبیر که: «اگر دختر را با کلاه زدی و او چپه نشد (به زمین نخورد)، پس زمان عروسی او فرا رسیده است»، یک تعبیر رایج و متداول است.

ب) سن پایین تر زن معمولاً با عدم رشدیافتگی و ناپختگی وی همراه است و این متغیر، زمینه خشونت را بیش تر فراهم می کند؛ به این معنا که وقتی دختران در سنین پایین به خانه بخت قدم می گذارند، قاعدتاً با روش و مهارت های زناشویی و خانه داری آشنا نیستند. این دختران به جای این که به تحصیل و بازی بپردازند و به جایی این که آهسته آهسته نقش زنانگی، زناشویی و مهارت های خانه داری را فرا بگیرند، به صورت اجبار و شرایط روزگار باید وزنه سنگین زندگی زناشویی را به دوش بکشند. در این حالت تصور کنید که مرد خانه در انتظار دست پخت همسرش است؛ ولی زن جوان هنوز خانه داری و آشپزی را بلد نیست و انتظار مرد در این رابطه برآورده نمی شود. حال مرد با نان سوخته و غذای سوخته و دیگر کاستی ها مواجه می شود. به هر صورت این مسائل مرد را در یک ناکامی قرار می دهد و انتظاراتش برآورده نمی شود و آهسته آهسته خشم نمود پیدا می کند. اوایل زندگی شاید خشم کنترل شود و یا حداقل به صورت کلامی باشد؛ ولی به مرور زمان این خشم تبدیل به خشونت می گردد و این جا است که ما با زنان جوان کبودشده روبه رو می شویم.

ج) از جمله اهداف ازدواج ارضای نیازهای جنسی است. در دختران در سنین پایین گاه نیاز جنسی فعال نمی شود. بر فرض اگر غریزه جنسی هم فعال شده باشد، سندرم ترس از ازدواج و ارتباط جنسی در دختران نوجوان امری شایع است. در این وضعیت و وجود این ترس موجب می شود با همسر در زمینه ارتباط جنسی همراهی و همکاری نکند. ناکامی های پی در پی مرد موجب بروز خشونت علیه زن جوان می گردد؛ در حالی که آن زن یک واکنش طبیعی را دارد. بسیار اتفاق افتاده است که زن جوان به خاطر این مسئله دست به فرار زده است؛ اما شرم و حیا باعث شده است که علت اساسی گفته نشود و بهانه های دیگری در این رابطه ذکر گردد. این خود مصداق روشنی از خشونت جنسی است (احمدی، همان، ۱۳۸۹).

د) بین افرادی که از نظر سن اختلاف فاحشی وجود دارد، غالباً تفاوت سلیقه دیده می شود. شخص جوان تر تمایل به فعالیت بیش تری نشان می دهد و از انرژی بیش تری برخوردار است؛ ولی معمولاً شخص میان سال چنین وضعیتی ندارد. هرگاه تفاوت سنی زن و مرد بیش تر از ۱۵ سال باشد، در واقع ازدواج بین دو نسل رخ داده و طبیعی است که عقاید

و سلیقه‌های دو نسل نیز کاملاً با یکدیگر فرق می‌کند. گاهی فرد جوان‌تر به دنبال تغییر سبک زندگی دیگری است و فرد با سن بالا نیز تمایلی نشان نمی‌دهد که از سبک زندگی خود فاصله بگیرد، در این صورت زن با توجه به شور و شوقی که در خود احساس می‌کند، تصور می‌کند که شوهرش با او توافق ندارد.

به هرصورت چون تغییر دادن هر دو فرد برای زندگی کردن در کنار یکدیگر بسیار سخت خواهد بود، ناسازگاری در بخش عمده‌ای از زندگی آنان به وجود می‌آید که زمینه مساعدی برای درگیری و خشونت میان آنان خواهد بود (نورمحمدی، ۱۳۸۹: ۱۳۵).

۴-۲. ازدواج‌های اجباری

ازدواج به عنوان مشارکت نزدیک و محبت‌آمیز بین دو نفر شناخته شده است. مفهوم این زندگی مشترک در یک ارتباط جدید بر اساس صمیمیت و محبت در یک انتخاب آزاد تحقق می‌یابد. زندگی مشترک هنگامی مایه آرامش خواهد بود که میان دو همسر توافق وجود داشته باشد. این توافق و هماهنگی زمانی به وجود می‌آید که انتخاب همسر با آزادی و اختیار کامل دو طرف صورت گیرد و زن و شوهر در باره انتخاب همسر هیچ‌گونه اجباری نداشته باشند. به بیان دیگر، در مسأله انتخاب همسر، دختر نیز مانند پسر به عنوان انسانی که دارای عواطف و احساسات و شیوه برخورد با انسان دیگری است، این حق را دارد که در امور فردی‌اش آزاد باشد (طاهری، ۱۳۸۷: ۱۸۴).

به همین جهت است که از نظر دین اسلام، اولین شرط صحیح بودن ازدواج، موافقت واقعی زن است؛ زیرا هنگامی که زن با مرد بدون علاقه قلبی و بر اساس فشار دیگران به ازدواج اجباری تن دهد و زندگی جدید را که باید مشترک باشد با حالت ناراضی آغاز کند، آمادگی فراوانی برای ایجاد بهانه‌گیری زن و درگیری با شوهر وجود دارد.

اجبار دختر و گاه پسر بر ازدواج در جوامع سنتی - مانند جامعه ما - رواج داشته و دارد؛ هرچند امروزه نقش دختر و پسر در تصمیم‌گیری بیش‌تر شده است. با وجود این، تحمیل دیدگاه‌ها از سوی والدین، جوانان را با مشکلات جدی و تعارض‌های درونی روبه‌رو می‌کند.

به نظر می‌رسد مهم‌ترین اصل در تصمیم‌گیری برای ازدواج، استقلال فرد است؛ زیرا در این وضعیت فرد مسئولیت تصمیم خود را بر عهده خواهد گرفت؛ هرچند تصمیم او نادرست باشد و در زندگی آینده با مشکلات جدی روبه‌رو شود.

در بسیاری از موارد ازدواج اجباری، شوهر با انواع خشونت‌ها در صدد برمی‌آید که تسلط خود را بر زن حاکم کند و زن نیز در صدد برمی‌آید که با انواع شیوه‌ها و کاستی در وظایف خویش، نارضایتی خود را اعلام نماید که مانند یک چرخه معیوب بر شدت خشونت شوهر افزوده می‌شود (نورمحمدی، ۱۳۸۹، ۱۳۴).

در افغانستان متأسفانه معمولاً با دختر در امر ازدواج مشورت صورت نمی‌گیرد و رأی و نظر او در این زمینه نادیده گرفته می‌شود! به گونه‌ای که دختر غالباً شوهری که برای او از سوی خانواده‌ها انتخاب می‌شود را، هیچ نمی‌شناسد و هیچ گونه شناخت و آگاهی نسبت به همسر آینده خود ندارد.

به عبارت دیگر، در جامعه افغانی، ازدواج در واقع بین دو خانواده انجام می‌شود؛ به این معنا که پدر دختر طبق درخواست پدر پسر جواب مثبت می‌دهد و اگر دختر مخالفتی در این راستا بکند، مخالفت و عدم پذیرش او یک نوع حرکت ضد سنت و عنعنات این جامعه تلقی می‌شود و او از سوی پدر مورد خشونت قرار می‌گیرد و معمولاً دختر برای این که مورد لت و کوب و خشونت قرار نگیرد، به این گونه ازدواج‌هایی ناخواسته و اجباری تن می‌دهد و پدر به عنوان ولی و قیم او این حق را برای خود قایل است که دخترش را به هرکسی که بخواهد می‌تواند به شوهر بدهد؛ چنانچه یک عضو مرد شورای ولایتی ولایت فاریاب در گفت‌وگو با دفتر کمیشنری عالی ملل متحد برای حقوق بشر چنین اظهار می‌کند: «در فرهنگ ما ازدواج اجباری یک عمل زیان‌آور پنداشته نمی‌شود. من خوبی‌های دخترم را می‌دانم و از این که او بیرون نمی‌رود و از دنیا خبری ندارد، بناءً برایش ممکن یا قابل قبول نیست که همسرش را خودش انتخاب کند. او حق ندارد تا شریک زندگی خود را انتخاب نماید و من در موقف خوبی قرار دارم تا برای او انتخاب نمایم» (هیئت معاونت ملل متحد، ۲۰۱۰: ۷).

شاید وجود همین ازدواج‌های اجباری است که در جامعه ما یک نوع «طلاق پنهان» میان زن و شوهرها وجود دارد. در اصطلاح، طلاق پنهان به طلاقی گفته می‌شود که زن و شوهر در یک خانه و در زیر یک سقف زندگی می‌کنند و رابطه زناشویی هم دارند؛ ولی همدیگر را دوست ندارند و به هیچ‌وجه نسبت به همدیگر مهر و محبت و علاقه‌ای نشان نمی‌دهند و تنها به دلیل شرایط اجتماعی، خانوادگی و فرهنگی و سنت‌ها و رسوم حاکم بر جامعه به زندگی مشترک‌شان ادامه می‌دهند.

۵-۲. ازدواج‌های ناهمگون

منظور از آن ازدواج‌هایی است که در آن تفاوت سن میان عروس و داماد به هیچ‌وجه در نظر گرفته نمی‌شود. پدر یا دیگر رئیس خانواده به دلیل دنیاطلبی، رسیدن به موقعیت‌های اجتماعی و نزدیک شدن به ارباب قدرت، گاه نیز با این نگرش که زن جنس درجه دومی است که می‌بایست پیوسته در همه چیز حتی تمایلات قلبی و روحی تابع مرد باشد و استقلال او در انتخاب‌ها و گزینش‌ها، به ضرر او و خانواده‌اش خواهد بود و یا با این تفکر که «بخت خوب، همان بخت اول می‌باشد»، دختران و یا خواهران خود را به جبر و اکراه به عقد کسانی درآورده است که از نظر سنی با هم هم‌خوانی ندارند و آینده روشنی را در زندگی مشترک با همدیگر احساس نمی‌کنند. در برخی موارد، سن داماد از شصت و هفتاد تجاوز کرده در حالی که بیش از ۱۴ یا ۱۸ سال از بهار عمر دختر سپری نشده است (اسکندری، ۱۳۸۷-۱۳۸۸: ۱۶۶-۱۶۷).

دفتر کمیشنری عالی ملل متحد در گفت‌وگو با یک نفر قربانی این گونه ازدواج‌ها در یکی از ولایات کشور، جریان وقوع قضیه را چنین بیان می‌دارد: «در حالی که طفل ۱۲ ساله بودم مدت یک سال قبل پدرم بدون این که مادرم مطلع باشد مرا با یک مرد (۴۵) ساله که یک شخص روحانی و ملا امام یکی از مساجد می‌باشد نامزد نموده است البته در مقابل «۵۰۰۰۰۰» پنج صد هزار افغانی. وقتی به پدرم گفتم چرا مرا به مثل یک مواشی به فروش رسانیدی؟ برایم گفت بسیار با من دلایل مگو و از خود دفاع مکن و نه ترا به قتل می‌رسانم نامزدی‌ات در

حالی صورت گرفته است که من اعصابام خراب بود و بار دیگر اگر اعصابام خراب شد ترا به قتل می‌رسانم» (کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ۱۳۹۲: ۲۹).

در مواردی هم سنت‌ها و رسوم حاکم در برخی مناطق حکم می‌کند که دختر و زنی که از سن بالایی برخوردارند، با پسر و یا مردی ازدواج کنند که سن وی بسیار پایین است؛ چنانچه وقتی مردی بمیرد، برادرش و یا مردی از اعضای خانواده - اگرچه نابالغ باشد - مستحق ازدواج با بیوه آن می‌گردد؛ پس این زن باید تا زمانی انتظار بکشد که آن طفل به سن بلوغ برسد و سپس با وی ازدواج نماید. برای بیوه عموماً اجازه داده نمی‌شود که با مردی خارج از خانواده شوهرش ازدواج کند؛ بنابراین، ممکن است زن تا پایان زندگی خود بی‌شوهر بماند (اسکندری، ۱۳۸۷-۱۳۸۸: ۱۶۷). در این صورت، مسلماً مردی که از نظر سنی تفاوتی زیادی با همسرش دارد، نسبت به او هیچ‌گونه علاقه‌ای نشان نمی‌دهد. این مرد چون هیچ علاقه‌ای به همسرش ندارد، ممکن است او را مورد انواع خشونت قرار دهد.

۲-۶. نگرش سنتی به زنان به‌عنوان موجودات حیله‌گر، کج و شرور

در جوامع قبیله‌ای و سنتی - مانند افغانستان - نگاه جامعه به زنان به‌گونه‌ای است که به آنان به‌عنوان موجودات شرور، کج و حیله‌گر و مکار نگریسته می‌شود. در این حالت، یک نوع تنفری نسبت به آنان به وجود می‌آید و همواره تلاش می‌شود تا آن‌ها به هر صورتی که شده مورد خشونت قرار گرفته و سرکوب شوند.

در اشعاری که منسوب به شعرای بزرگی؛ مانند فردوسی، مولوی، نظامی گنجوی، سنایی و... است نیز این پدیده بیان گردیده و زن در کنار موجودات وحشتناکی مانند اژدها، مار و دیو قرار گرفته و آنان را به‌عنوان موجودات شوم و حیله‌گر و مکار در نظر گرفته‌اند.

در شعری منسوب به فردوسی آمده است که:

زن و اژدها هردو در خاک به

جهان پاک از این هردو ناپاک به

دل زن همان دیو را هست جای

ز گفتار باشند جوینده رای
 در شعری دیگری از اوحدی چنین آمده:
 زن چو مار است زخم خود بزند
 بر سرش نیک زن که بد بزند
 مولوی می‌گوید:

هر بلا کاندرد جهان بینی عیان
 باشد از شومی زن در هر مکان
 سنایی هم چنین می‌سراید:
 حمله با شیر و مرد همراه است
 حيله کار زن است و روباه است

به راستی که اهریمنی‌پنداشتن، شروردانستن و خوارشمردن زنان، ستمی بس بزرگ و نابخردانه‌ای است که بر این قشر از جامعه رفته است!

باور خرافای آفریده‌شدن غیر مستقل زن و آفرینش حوا از پهلوی چپ حضرت آدم که در ادبیات ما نیز ریشه دوانیده است، یک نگاه منفی نسبت به زنان را شکل داده است؛ چنانچه در اشعاری که از جامی، مولوی و نظامی نقل شده، چنین آمده است:

زن از پهلوی چپ شده آفریده
 کس از چپ راستی هرگز ندیده
 و یا در شعری منسوب به نظامی آمده است که:
 زن از پهلوی چپ گویند برخاست
 مجوی از جانب چپ جانب راست
 در شعر دیگری آمده است که:
 زن از پهلوی چپ گویند برخاست
 نیاید هرگز از چپ راستی راست

این باور خرافی که سینه به سینه و نسل به نسل، از نسل‌های گذشته به نسل‌های بعدی منتقل شده است، زمینه خشونت - حداقل خشونت روانی و کلامی - را نسبت به زنان فراهم آورده است. آنان به این باوراند که کسی که چپ آفریده شده است، یا یک موجود شوم و حيله‌گر و یا مانند مار زهرناک است، جز با خشونت و ضرب و شتم هیچ وقت راست و اصلاح نخواهد شد.

این گونه اشعار صرفاً جنبه‌های خیالی، تفرنی و سرگرمی ندارند؛ بلکه هر کدام ریشه در بافت فکری و فرهنگی و عادت‌ها و سنت‌های مردمی دارند که آن‌ها را اشاعه می‌دهند؛ زیرا همین اشعار در واقع حاصل جمع عوامل گوناگون فکری، رفتاری و رسم و رواجی است که در دوران‌های مختلف بر ساختار ذهنی مردم حاکم بوده و آن را به طور دلخواه شکل داده است (ذکی، ۱۳۸۴: ۴۶).

۷-۲. وجه معامله قرار گرفتن دختران در نزاع‌ها و خصومت‌های قبیله‌ای

نمونه‌ای دیگر از سنت‌ها و رسوم جاهلی و خرافی در جامعه ما این است که دختران به صورت خون‌بها و در برابر ديه و برای رفع خصومت و فرونشاندن آتش جنگ و خون‌ریزی مجبور به ازدواج با کسی می‌شوند که وی اصلاً او را قبول ندارد. «بد» دادن دختران از مواردی است که بیش‌تر دختران جوان و زیر سن و گاه زنان بیوه قربانی آن می‌شوند و هدف از چنین ازدواج‌ها و معامله‌گری‌ها، رفع نزاع و درگیری و صرف نظر کردن خانواده مقتول از اجرای قصاص است.

به بیان دیگر، در برخی جاها اگر مردی از مردان یک قبیله، مردی از یک قبیله دیگر را به قتل برساند، برای ختم نفاق و خصومت، دختری از قبیله جانی به عقد نکاح مردی از قبیله مقتول درمی‌آید. به این رسم در برخی مناطق «دختر بد» و «دختر عذر» گفته می‌شود و در برخی مناطق دیگر «خون‌بس». لازم به ذکر است که در جریان اجرای این رسم، دختری که توسط مردی از قبیله مقتول انتخاب می‌شود، حق اعتراض و سرپیچی ندارد.

«بد دادن یک عرف قدیمی در افغانستان است که تا هنوز معمول است، عادتاً برای حل و فصل کشمکش‌ها و منازعات ذات‌البینی خانواده‌ها و قبیله‌ها مورد تطبیق قرار می‌گیرد... بعد از منازعه و اختلاف شدید بین دو قبیله، بزرگان و منتفذین قوم جهت جلوگیری از خون‌ریزی بیش‌تر گرد هم می‌آیند و روی صلح و آشتی میان آن‌ها به توافق می‌رسند... احیاناً بهای این صلح، دوشیزه نابالغی می‌باشد که در هیچ نزاعی سهم نگرفته و اصلاً در مورد نزاع و اطراف درگیری آن چیزی نمی‌داند!» (اسکندری، ش ۲۰ و ۲۱، ۱۳۸۷-۱۳۸۸: ۱۶۷-۱۶۸).

این معامله‌ها، خود، زمینه را برای انواع خشونت مردان و زنان قبیله‌ای که خسارت دیده‌اند، علیه زن مورد معامله فراهم می‌کند.

۸-۲. دخالت پدر و مادر و سایر آشنایان

وضعیت فرهنگی- اجتماعی و سنت‌ها و رسم‌های اجتماعی برخی کشورها، از جمله افغانستان به‌گونه‌ای است که بین خانواده اصلی و خانواده‌های تابعه وابستگی زیادی وجود دارد که گاه دخالت‌های بی‌جای آن‌ها باعث مشکلات خانوادگی می‌شود. در بسیاری از موارد در افغانستان پس از ترسیم چرخه خشونت متوجه شدند که خشونت بعد از بازگشت شوهر از خانه خویشان صورت می‌گیرد؛ اما نوع رفتار زن نیز عامل مهمی در دخالت خانواده شوهر است.

از جمله دخالت‌های اطرافیان، می‌توان به دخالت مادرشوهرها در زندگی خصوصی پسران خویش همراه با عیب‌جویی دایمی آنان از عروس‌های‌شان اشاره کرد. دخالت برخی از والدین به اندازه‌ای است که گاهی فرزندشان را وادار به انجام خشونت علیه زنان‌شان می‌کند و حتا در پاره‌ای موارد او را مجبور به طلاق می‌کنند. دخالت‌های بی‌حد و مرز اطرافیان و به‌ویژه والدین در حریم زندگی فرزندان بعد از ازدواج، مسلماً موجب ناسازگاری و کدورت و در نتیجه خشونت بین زن و شوهر جوان را فراهم می‌کند.

در باره خشونت خانگی علیه زنان نیز دخالت خویشان نقش در خور توجهی دارد. پژوهش‌های متعددی که در کشورهای دیگر از آن جمله ایران انجام شده است، نیز ادعای

مورد نظر را تأیید می‌کنند. به‌طور مثال: انصاری‌پور در پژوهشی در باره مشکلات روابط خانوادگی در اصفهان علت ۵/۵ درصد موارد اختلاف را دخالت اطرافیان اعلام کرده است. خسروی‌زادگان در پژوهش خود در بوشهر ۱/۲۱ درصد موارد خشونت علیه زنان را در خانواده به دلیل دخالت اطرافیان اعلام کرده است. پژوهشی در تهران نیز رابطه این عامل را با آزار روانی و جسمی زن معنادار می‌داند. ابهری، آسیب‌شناس علوم رفتاری نیز می‌گوید: پژوهش‌ها نشان می‌دهند ۴۵ درصد از موارد خشونت علیه زنان در خانواده‌ها بر اثر دخالت اطرافیان است (سالاری‌فر، ۱۳۸۹: ۱۷۶).

«اوسن میلیس دوال» در کتاب خود به‌نام «فامیل‌های سبی موافق و مخالف» می‌نویسد: «در تحقیقی که از ۱۳۷۷ نفر به‌عمل آورده است، ۸/۳۶٪ آنان مادرزن و مادرشوهر را باعث اختلاف و ۱/۱۸٪ سایر آشنایان سببی را عامل اختلاف دانسته و ۳/۲۰٪ خواهرزن و خواهرشوهر را مقصر دانسته‌اند. ۸/۲۴٪ هم هیچ‌گونه اختلافی با اعضای خانواده‌های زن و مرد نداشته‌اند» (نورمحمدی، ۱۳۸۹: ۱۳۸).

۹-۲. نگرش منفی نسبت به استقلال مالی و اقتصادی زنان

در جوامع سنتی و قبیله‌ای- مانند جامعه ما- هیچ‌گونه استقلال مالی و اقتصادی برای زنان قابل نیستند. در این‌گونه جوامع، نقش زنان فقط خانه‌داری و پیش‌بردن وظایف خانگی است.

به عبارت دیگر، در جوامع قبیله‌ای یکی از عوامل مؤثر بر آسیب‌پذیری زنان، فرایند به حاشیه‌رانده شدن او در تقسیم کار اجتماعی و عدم دسترسی یکسان وی با مرد به منابع ثروت می‌باشد و همین واقعیت، یکی از مهم‌ترین عوامل ضعف و بی‌قدرتی زن است. تمکن مالی و استقلال اقتصادی از مهم‌ترین زمینه‌های سایر نقش‌ها، توانمندی‌ها و فعالیت‌های زنان است. در طول تاریخ، بی‌قدرتی و بی‌پناهی زن سبب آسیب‌پذیری و در معرض خشونت قرارگرفتن وی از سوی مرد شده و از زمینه‌های فعال‌شدن چرخه خشونت علیه زن به‌شمار می‌رود. تقسیم کار و تقسیم نقش اجتماعی- اقتصادی باعث شد تا زن از نظر مالکیت و تولید به مرد وابسته شود و به دنبال آن، انواع وابستگی‌های فکری و روانی به مردان پدید آمد. در

این شرایط، خشونت امر موجهی برای مهار زنان است (سالاری فر، ۱۳۸۹: ۲۶).

این در حالی است که زن و مرد به طور مساوی از حق مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی برخوردارند و زن به عنوان یک انسان همواره می‌تواند به عرصه‌هایی از فعالیت روی آورد که شخصیت خود را در آن باز یابد. زنان می‌توانند در فعالیت‌های اجتماعی و در بخش‌های مختلف آموزشی، فرهنگی، هنری، صنعتی، اقتصادی، کشاورزی، پزشکی و سایر فعالیت‌های اجتماعی با حفظ جهات شرعی و دینی حضور فعال داشته باشند. زنان نیز همانند شوهران‌شان صاحب حق ملکیت‌اند و آنان هم می‌توانند اموالی داشته باشند؛ فعالیت اقتصادی داشته باشند و تصرفات شخصی خویش را نسبت به اموال و دارایی‌های خود اعمال کنند.

سرکوبی نیروها و استعدادهای سرشار زنان به عنوان نیمی از پیکره بشری باعث تحقیر سرشت انسانی آنان گردیده و با ایجاد حس حقارت در ذهن آنان، از به کارگیری توانایی آن‌ها در بخش فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی و مالی جلوگیری به عمل می‌آید (نورمحمدی، ۱۳۸۹: ۹۱).

در جامعه ما تا هنوز موانع زیادی در جهت تملک و مالکیت زنان از طرف مردان وجود دارد و حتی تجاوز بر ملکیت زنان از طرف مردان مشاهده می‌شود؛ به گونه‌ای که در بسیاری از موارد وقتی پدر خانواده از دنیا می‌رود، ارثیه‌ای که در آن هم مرد شریک است و هم زن، تنها مردان استفاده می‌کنند، نه زنان. اگر زنان بخواهند از حق ارث‌شان استفاده کنند، در بسیاری از موارد در برابر آنان موانعت ایجاد شده و مورد خشونت - حداقل - کلامی و روانی - قرار می‌گیرند.

در جامعه ما به دلیل آمیختگی آداب و رسوم قبیله‌ای با مسائل دینی و نیز عام‌شمولی سنت‌های قبیله‌ای در سطح اجتماع و برداشت‌های متحجرانه از دین، زنان نه از شوهر خود چیزی را به ارث می‌برند و نه از پدر و سایر اقارب؛ یعنی آنان حتی در شرایط فعلی از ارث محروم‌اند. «از جمله عاداتی که در بیش‌تر مناطق افغانستان غالباً معمول است، محروم ساختن از حق میراث می‌باشد - به‌ویژه حق دختر از ترکه پدر، خصوصاً که برادر داشته باشد - اگر

دختر ازدواج کند، عاده (چیزی) از میراث برایش داده نمی‌شود و اگر از خانواده میراث مطالبه کند، این کار به معنای تمرد علیه حیثیت خانواده و بی‌حیایی و عار به خود زن شمرده می‌شود؛ تقاضای میراث وقتی بیش‌تر زشت می‌شود که قضیه به محکمه کشانده شود و زن با رفع دعوا خواهان حق خود در میراث گردد» (اسکندری، ۱۳۸۷-۱۳۸۸: ۱۷۰-۱۷۱).

علاوه بر این، زنان شاغل نیز در اغلب موارد دارایی، ارث و درآمد خود را اگر به‌طور کامل تقدیم شوهر نکنند، در هزینه‌های جاری منزل هم‌چون خرید مایحتاج و وسایل مورد نیاز و اموری از این قبیل به مصرف می‌رسانند و استفاده اختصاصی زن از درآمد خودش تحت یک جبر فرهنگی نامحسوس - که حتی خود زن هم آن را حس نمی‌کند - به حداقل می‌رسد و حال آن‌که زن وظیفه‌ای در تأمین مایحتاج زندگی ندارد و می‌تواند درآمد خود را به‌طور کامل به مصارف شخصی‌اش برساند (ابراهیمی‌پور، ۱۳۹۰: ۲۴).

نمونه دیگری که می‌توان از آن نام برد، مهریه زنان است. در جامعه سنتی افغانستان هرچند مهریه به‌عنوان یک امر دینی به آنان اختصاص یافته است؛ ولی همین امر دینی هیچ‌وقت جنبه عملی به‌خود نمی‌گیرد؛ به این معنا که در این جامعه پرداخت مهریه در غیر موارد اختلاف و طلاق - که با شکایت زن آن هم به صورت تحقیرآمیز عملی می‌شود - بیش‌تر به افسانه می‌ماند که عبارت فرهنگی «مهریه را چه کسی داده و چه کسی گرفته» حاکی از آن است و حال آن‌که حبس یا انکار مهریه نوعی دزدی به شمار رفته و از جمله گناهانی است که خداوند آن را نمی‌بخشد؛ چنانچه فردی قصد پرداخت مهریه همسر خود را نداشته باشد، برقراری رابطه جنسی با همسر قانونی‌اش مانند روابط غیر مشروع تلقی شده است (همان).

بر اساس همین آداب و رسوم است که در بسیاری از موارد زن در حکم یک موجود بی‌جان یا شیء تلقی گردیده و افرادی که فرزند دختر دارند، آنان را به هیچ گرفته و از ارث و سایر امتیازاتی که پسران دارند، محروم می‌شوند (همان، ۱۷۲).

۱۰-۲. نگاه ایزاری و مالکانه مردان نسبت به زنان به‌عنوان کالا و دارایی

در کشور ما مردان به زنان همواره به‌عنوان یک دارایی، مال و کالا نگاه می‌کنند و معمولاً

کسی برای نجات زنی که از طرف پدر، شوهر یا برادرش لت و کوب می‌شود، دخالت نمی‌کند. سازمان عفو بین‌الملل با اشاره به خشونت خانگی علیه زنان در جوامع سنتی جهان گفت که در کشوری مانند افغانستان به زن به چشم دارایی نگاه می‌کنند. گاهی مطابق عرف جامعه قبیله‌ای، خواهر یا دختر خود را با خواهر یا دختر کسی دیگری «بدل» می‌کند و گاهی هم قبل از سن بلوغ به شوهر می‌دهد که مطابق سنن و عرف حاکم در جامعه مردسالار ما زن به کالا تنزیل می‌کند.

در برخی موارد، دختران می‌توانند به‌عنوان کالای مورد معامله در بازاری به نام ازدواج به فروش روند و والدین دختران همیشه منتظر پیشنهاد قیمت بعدی‌اند که شاید بالاتر از قیمت‌های قبلی باشد. این چانه‌زنی برای قیمت‌های بالاتر به‌خصوص زمانی افزایش می‌یابد که سن مرد هرچه بیش‌تر باشد و یا دختر از زیبایی بیش‌تر برخوردار باشد؛ زیرا هرچه مرد پیرتر و مسن‌تر و دختر زیبا و خوش‌کل‌تر باشد، قیمت دختر هم بالا می‌رود (سی‌شتاد، ۱۳۸۴: ۲۱-۲۷).

به‌بیان دیگر، دختران و زنان جوان در رأس اجناسی قرار دارند که فروخته و یا معامله پایاپای می‌شوند. ازدواج قراردادی است بین خانواده‌ها و درون خانواده‌ها. ازدواج‌ها بر اساس منافعی که برای طوایف و قبیله‌ها به ارمغان می‌آورند، صورت می‌پذیرد و احساسات دختر و پسر به‌ندرت در نظر گرفته می‌شوند. در طول قرون، زنان و دختران جامعه ما مجبور بوده‌اند با بی‌عدالتی‌ای که با نام آنان انجام می‌گیرد، کنار بیایند؛ اما زنان در اشعار و ترانه‌ها در مورد زندگی خود شهادت داده‌اند. این آوازا نه برای عموم که برای انعکاس در کوه‌ها، بیابان‌ها، چاه‌های آب، در راه مزارع و در کنار تنورها بوده‌اند که دهان‌به‌دهان می‌چرخند.

اشعار و ابیات آنان حکایت از عدم علاقه آنان به شوهری دارد که پیر و مسن است؛ مانند شعر زیر:

آی آدم‌های بی‌رحم، آن پیرمرد را می‌بینید
در راه آمدن به بستر من

و می‌پرسید چرا می‌گیریم و گیسوانم را می‌کنم.
 آه خدای من، تو دوباره شبی تیره به من عطا کردی
 و من دوباره از سر تا به پا می‌لرزم
 باید به بستری قدم نهم که از آن بیزارم.
 (همان، ۶۱-۶۲)

از دیگر مواردی که در اکثر جامعه‌ها قدرت اجرایی دارد، می‌توان از آداب و رسوم مربوط به «شب زفاف» نام برد. این رسم، رفتارهای خشونت‌آمیز جنسی علیه زنان را تجویز می‌کند. طبق این رسم، داماد باید در شب عروسی بتواند پردهٔ بکارت زن را پاره کند تا مردانگی‌اش ثابت شود و پاکی و نجابت عروس هم مورد تأیید قرار گیرد. دستمال سفیدی که در شب زفاف در اختیار عروس و داماد گذاشته می‌شود، چنانچه بعد از وقوع نزدیکی با لکه‌های خون رنگین بشود، علامت روسفیدی عروس است و نشان می‌دهد که مرد توانسته است زن را تصرف کند. مراسم شب زفاف از تبعات مالکانه‌ای است که مرد بر زن خود دارد و از همان اولین شب عروسی آغاز می‌شود.

این رسم ناپسند علاوه بر خشونت جسمی و جنسی، فشارهای سخت عصبی و روحی و روانی نیز بر زن وارد می‌کند.

تأسیس ۱۳۹۴

۱۱-۲. پذیرش کلیشه‌های جنسیتی و نگاه متفاوت به دختر و پسر در جامعه و خانواده

در جامعه و خانواده‌های ما نگاه افراد به فرزندان پسر و دختر بسیار متفاوت است؛ به نحوی که در اکثر خانواده‌ها دخالت افراد مذکر بر فرزندان دختر اصل پذیرفته شده‌ای است؛ به گونه‌ای که در غیاب پدر، سایر افراد ذکور خانواده مانند برادر، کاکا، ماما و... به خود این حق را می‌دهند تا در امور شخصی دختران دخالت کنند و برای آن‌ها تصمیم بگیرند. جایی که برای دختران در ذهن افراد ذکور خانواده تعیین شده است و ریشه‌های هزاران ساله دارد، فضای بستهٔ خانه است. به خاطر همین نگاه متفاوت به دختران و پسران

است که بیشترین خشونت‌ها در خانه نسبت به دختران صورت می‌گیرد. بر اساس آمارها در فرزندکشی ۷۰٪ متعلق به دختران و ۳۰٪ سهم پسران است. قتل دختران بیش‌تر از نوع قتل‌های ناموسی است (نورمحمدی، ۱۳۸۹: ۳۲).

همانگونه که گفته آمد، نگاه افراد خانواده به فرزندان پسر و دختر آنچنان متفاوت است که فضای خانه پدری برای رشد شخصیت و اعتماد به نفس پسران و ایجاد روحیه جاهدطلبی و مبارزه‌جویی در آن‌ها، تنها برای آنان آماده و فراهم است. پسران نوجوان تمام طبقات اجتماعی می‌توانند آزادانه در کوچه و خیابان باشند و بگردند و ساعات فراغت‌شان را با همسالان خود بگذرانند. دختران اما در قلمروهای معینی حضور دارند و خارج از آن قلمروها نمی‌توانند حضور داشته باشند. برای دختران حضور در یک بازی دسته‌جمعی در محله و در انظار عمومی حتی با رعایت حجاب کامل قابل تصور نیست. در پاره‌ای از شهرهای کشور، حتی خروج دختر از خانه برای خرید، عوارض و پیامدهای خشونت‌بار خانوادگی به‌بار می‌آورد؛ زیرا عرف آن شهر خروج دختر از خانه را خروج او از قلمروی اقتدار خانواده و نشانه بی‌غیرتی افراد ذکور خانواده تلقی می‌کند.

همین اهمیت‌دادن بیش‌تر به فرزند پسر و بالابردن اهمیت مردان زمینه‌سازی خشونت علیه زنان را فراهم آورده است. در بسیاری از جوامع خشن‌بودن، قوی‌بودن، سنگ‌دل‌بودن، مستقل‌بودن، قاطعیت، استواری و توانایی خطرکردن، از ویژگی‌های پسندیده مرد و مطیع‌بودن، ساکت‌بودن، خجالتی‌بودن و وابسته‌بودن، از ویژگی‌های مطلوب و پسندیده زن شمرده می‌شود!

از دیگر موارد نگاه متفاوت نسبت به دختران و پسران و در نتیجه خشونت علیه زنان در خانه پدری می‌توان به خانه‌نشین‌کردن دختران در خانواده‌های شهری به‌صورت عام و خانواده‌های روستایی به‌صورت خاص اشاره کرد؛ به این ترتیب که از دختران انتظار می‌رود به مادران خود در امر نگهداری کودک، آشپزی و خانه‌داری یاری رسانند و چون فراگیری و انجام این امور برای دختران در اولویت قرار دارد، آن‌ها نمی‌توانند به درس و مشق خود

برسند و خانه‌نشین می‌شوند که در نتیجه از تحصیل دختران هم به این صورت جلوگیری می‌شود.

فمینیست‌ها، ریشه‌های خشونت نسبت به زنان را در همین راستا ارزیابی می‌کنند. در واقع، آنان ریشه‌های خشونت نسبت به زنان را در روحیات جنس مرد و نقش‌های مردانه جست‌وجو می‌کنند. خشن‌بودن جنس مرد به‌عنوان الگوی مطلوبی در بسیاری از جوامع پذیرفته شده است. هم‌چنین ابزاری برای کنترل رفتار جنس مؤنث و ایجاد تبعیت و وابستگی زنان است (سالاری فر، ۱۳۸۹: ۱۸). شاید همین نگاه کلیشه‌ای و متفاوت نسبت به دختران و پسران است که خشونت میان زن و شوهر نیز در جامعه تأیید می‌شود. پذیرش فرهنگی این شکل خشونت خانوادگی در این تصنیف عامیانه قدیمی چنین بیان گردیده است:

زن و اسب و درخت گردو را

هرچه افزون‌تر زنی بهتر شوند

(گیدنز، ۱۳۸۵: ۴۵۰)

۱۲-۲. اخذ شیربها و طویانه‌های گزاف

یکی از رسم‌ها و سنت‌هایی که موجب خشونت در خانواده و به‌خصوص علیه زنان می‌شود، افزایش شیربها و طویانه‌های گزافی است که از سوی خانواده دختر اخذ می‌شود. در برخی از شهرها و روستاهای کشور، شیربها و مخارج طویانه آنچنان افزایش پیدا کرده است که بسیاری از خانواده‌ها از فراهم کردن آن عاجز و درمانده‌اند. همین مخارج گزاف و هنگفتی که به‌صورت شیربها و طویانه از خانواده داماد گرفته می‌شود، خود، زمینه خشونت خانگی علیه زنان را فراهم می‌کند. خانواده داماد که تمام هستی و داروندار خود را در عروسی پسرش از دست داده است، تقصیر تمام این نداری و فقر را به گردن عروسی می‌اندازد و او را در این زمینه مقصر می‌داند.

اکثر مردم از این منطق برخوردار نیستند که عروس بیچاره در این زمینه هیچ‌گونه تقصیری ندارد. نه تنها تقصیر ندارد؛ بلکه در برخی از موارد، او خود نیز مخالف چنین هزینه‌ها و

مصرف‌های گراف و هنگفتی است؛ ولی با توجه به همان نگاهی که در جامعه وجود دارد و برای فرزندان حق اظهار نظر و ابراز رأی قایل نیستند، او هم نمی‌تواند در مقابل خانواده‌اش بایستد. در نتیجه او خود قربانی این وضعیت است. در چنین حالتی این زن است که در خانه شوهر خود با انواع خشونت از سوی او و خانواده او روبه‌رو می‌شود.

در جامعه افغانی رسم بر این است که خانواده داماد برای آوردن عروسش حاضر است تمام دارایی‌اش را هزینه کند. اگر پولی هم نداشته باشد، با قرض و وام این کار را به سرانجام می‌رساند و به اصطلاح تلاش می‌کند تا که «نگش به‌جا شود» و به اصطلاح «لنگی‌اش» به زمین نخورد؛ ولی او نمی‌داند که این به اصطلاح «نگ به‌جاشدن» و «لنگی به زمین نخوردن» باید به چه قیمتی صورت گیرد! گاهی این ننگ به‌جاشدن‌ها باعث از دست دادن تمام دارایی و اموال منقول و غیر منقول او می‌شود که همین امر بعد از عروسی زمینه خشونت را علیه عروس در خانه داماد فراهم می‌کند.

در خیلی از موارد، داماد بعد از مراسم عروسی و قرض‌داری‌های هنگفت، بلافاصله مجبور می‌شود تا خانه و عروسش را رها کند و برای ادای قرض‌هایی که در عروسی‌اش هزینه کرده است، به مسافرت و مهاجرت در دیگر کشورها مبادرت ورزد و یا به انجام کارهای طاقت‌فرسا تن دهد. قرض‌دارشدن خانواده داماد باعث می‌شود تا آنان عقده‌های ناشی از قرض‌دارشدن یا مجبورشدن به انجام کارهای طاقت‌فرسا جهت ادای قرض خویش را بر سر عروس‌شان فرو بپاشند.

۱۳-۲. پندار نادرست ناموسی به زنان؛ وابسته دانستن شرافت و آبروی خانوادگی به زنان

در جوامع سنتی، اصطلاح ناموس از جمله مفاهیمی است که ارزش منحصر به فردی دارد. اعضای چنین جوامعی، خدشه‌دارشدن شرف و آبروی خود را دردناک‌تر از دست دادن مال یا مرگ عزیزان تلقی می‌کنند. این تلقی از آداب و رسوم، عادات و میراث گذشتگان به دست

۱. لُنگی یا دستار در افغانستان، نماد شوکت، مردانگی و هیبت مردان است.

آمده است. بر اساس این تلقی، ناموس بر ایده‌ای بنا شده که بر مبنای آن سربلندی و اعتبار مردان خانواده و قبیله تنها به رفتار خودشان وابسته نیست؛ بلکه به رفتار افراد مؤنث خانواده و در کل آبرو و پاکدامنی زن نیز وابستگی کامل دارد.

گاهی بر اثر آداب و رسوم و عرف نادرست جامعه تصویری غلط برای مردان ایجاد می‌شود که شرافت، آبرو، اعتبار و حیثیت خانوادگی فقط به رفتار زنان و دختران وابسته می‌باشد و آبروی خانواده در گرو رفتار آنان است. در این صورت مرد آزادی مطلق در این زمینه احساس می‌کند که به بهانه شرافت، به بدیهی‌ترین حقوق زن؛ یعنی حق حیات وی تجاوز نماید: زن، دختر یا خواهر خود را بکشد.

در چنین جامعه‌ای، خشونت علیه زنان راهبرد موجه برای احیا و بازخرید آبرو، عزت و شرافت از دست‌رفته یا لطمه‌دیده فرد، خانواده، خویشاوندان، خانوار، قبیله و حتی قوم می‌باشد (احمدی، ۱۳۹۳: وبسایت روزنامه اطلاعات روز).

در جامعه‌ای که روابط مکانیکی و گمنشافتی بین اعضای آن حاکم باشد و زندگی آن بر مدار سنت‌ها و رسوم اجتماعی بچرخد، چنین جامعه‌ای مرگ را تنها وسیله‌ای می‌داند که می‌تواند رسوایی و بدنامی به‌وجودآمده را برطرف کند و ناموس لکه‌دارشده را از این رسوایی نجات دهد؛ بنابراین، خلاص‌شدن از جسم زن خطاکار را خلاصی از ننگ و رسوایی می‌داند و معمولاً مردان خونی و فامیل اعم از برادر، پدر، پسر، همسر، پسر عمو، برادر شوهر، کاکا، ماما^۱ و... هستند که مجازات را اجرا می‌کنند (کاظمی سرکانه، ۱۳۸۹: ۱۱۶).

به‌بیان دیگر، در جوامع سنتی یکی از انواع تکان‌دهنده خشونت جسمی که منجر به قتل زنان می‌شود، قتل ناموسی است؛ چنانچه کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در جریان تحقیق ملی در مورد تجاوز جنسی و قتل ناموسی در سال گذشته دریافت که قتل زنان با

۱. یافته‌های گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در نیمه نخست سال ۱۳۹۲ نشان می‌دهد که مرتکبین عمده خشونت‌ها معمولاً وابستگان نزدیک و اعضای خانواده قربانی می‌باشد. در فهرست طولانی مرتکبین ۲۸۷۶ مورد حادثه توسط شوهر در محیط خانواده صورت گرفته است. پس از آن توسط پدر ۳۰۶ مورد، توسط مادر ۲۷ مورد، توسط نامزد ۹۴ مورد، توسط برادر ۷۱ مورد، توسط برادرشوهر ۱۲۸ مورد، توسط خواهر شوهر ۶۰ مورد، توسط پسران ۵۳ مورد، توسط کاکا ۲۹ مورد، توسط ماما ۷ مورد، توسط خواهر ۱۹ مورد، توسط مادر اندر ۸ مورد صورت گرفته است. (کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، پیشین، ص ۳۱).

توجیهات حیثیتی ناموسی یکی از موارد حاد خشونت علیه زنان است که در اثر آن زنان قربانی، حیات‌شان را از دست می‌دهند. در جریان تحقیق مذکور، ۲۴۳ مورد از قضایای قتل ناموسی مستند گردیده بود که در فاصله زمانی آغاز سال ۱۳۹۰ تا پایان ثور ۱۳۹۲ اتفاق افتاده بودند (کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ۱۳۹۲: ۲۰).

این در حالی است که: اولاً آبرو و شرافت خانواده فقط به رفتار زنان گره نخورده است؛ بلکه رفتار مرد نیز می‌تواند مایه ننگ خانواده شود و نباید در غیرت خانوادگی تبعیضی را میان دختر و پسر یا زن و مرد در نظر گرفت. ثانیاً: باید از غیرت‌ورزی بی‌جا که باعث پیامدهای ویران‌گر می‌شود، پرهیز نمود؛ زیرا به تعبیر امام علی - علیه السلام - که به امام حسن مجتبی - علیه السلام - می‌فرماید: «از غیرت نابجا پرهیز که این حالت زنان درست‌کردار را به نادرستی می‌کشاند و زنان پاکدامن را به بدگمانی می‌راند» (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱)، غیرت نابه‌جا پیامدهای بسیار منفی دارد. ثالثاً: در هیچ موردی جواز ندارد که افراد خودشان مجری مجازات باشند؛ بلکه اجرای مجازات دارای روند خاص خود است که باید در دادگاهی گناه ثابت شود و حکم صادر گردد و سپس اجرا شود؛ بنابراین، اگر فردی خودسرانه اقدام به مجازات زنی نماید، خود وی باید محاکمه و مجازات گردد (نورمحمدی، ۱۳۸۹: ۱۴۷-۱۴۸).

۱۴-۲. رواج چندزنی و توجیحات نادرست از آموزه‌های دینی

یکی از مواردی که خشونت در خانواده را موجب می‌شود، مسأله تعدد زوجات و توجیهات نادرست از آموزه‌ها دینی است. در این کشور، در خیلی از موارد، سنت‌ها و آداب و رسوم اجتماعی تعیین‌کننده اعمال و رفتار افراد و سوق‌دهنده آنان در جهات خاص است. در این جامعه، نه تنها عموم مردم؛ بلکه تعدادی از علمای دینی و روحانیان نیز با تفسیرها، برداشت‌ها و استنادهایی که از آموزه‌های اسلامی دارند و یا به آن نسبت می‌دهند، این عنعنات، سنت‌ها و آداب و رسوم را تقویت می‌کنند؛ در حالی که در بسیاری از موارد این رسم و رواج‌ها و سنت‌ها مطابق با شریعت اسلامی نیستند.

به عبارت دیگر، مشکل اساسی دیگری که فراروی زنان افغانستان وجود دارد، تفسیرها و

خوانش‌های سنتی از اسلام است که با تفسیرشان ارزش‌های سنتی حاکم بر جامعه را توجیه می‌کنند. به‌طور نمونه، یکی از سنت‌های حاکم بر جامعه، رواداری چهار زن برای یک مرد می‌باشد که این سنت در واقع برگرفته از دین اسلام است. درست است که در دین مبین اسلام چهار زن برای یک مرد روا شمرده شده است؛ ولی این پدیده در دین اسلام با شرایط بسیار سختی همراه است که آن عبارت است از عدالت مرد نسبت به زنان^۱. در خیلی از جاها و موارد این دستور دینی دستاویزی شده برای کسانی که می‌خواهند زنان بیش‌تر داشته باشند.

تعدد زوجات نیز ممکن است در مواردی به خشونت شوهر با همسر اول بینجامد. مواردی وجود داشته و دارد که مردان بعد از ازدواج دوم، زن اولش را، بدون هیچ‌گونه احساس مسئولیتی، رها کرده و رفته است؛ به‌گونه‌ای که زن اولش به‌صورت تنها زندگی و با مشکلات زیادی دست‌وپنجه نرم می‌کند. برخی پژوهش‌ها که در ایران صورت گرفته، نیز نقش تعدد زوجات را در بروز خشونت شوهر تأیید می‌کند. بر پایه این تحقیقات، مردانی که همسران متعدد دارند، به خشونت علیه زنان بیش‌تر روی می‌آورند. تحقیق کلامی نیز نشان می‌دهد داشتن همسران متعدد در افزایش زن‌آزاری شوهران مؤثر است (سالاری‌فر، ۱۳۸۹: ۱۷۴).

تأسیس ۱۳۹۴

در واقع، تعدد زنان و انتخاب زنان بیش‌تر از سوی مردان در کشور ما به دلایل زیر صورت می‌گیرد:

الف) رقابت‌ها و هم‌چشمی‌های قومی و قبیله‌ای: در کشور ما بیش‌تر مردم زندگی خود را بر اساس رقابت‌های منفی قومی و قبیله‌ای سپری می‌کنند؛ به‌خصوص در دهات و روستاها

۱. در قرآن کریم برای مردان اجازه چهار زن داده شده؛ ولی در برابر آن شرطی (عدالت) قرار داده است، که برآوردن آن بسیار مشکل می‌نماید. قرآن کریم در سوره نساء، آیه ۳، می‌فرماید: «... فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنً وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً»؛ با زنان پاک ازدواج نمایید، دو یا سه یا چهار همسر و اگر می‌ترسید عدالت را (در باره همسران متعدد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید. هرچند مفسرین به این باورند که منظور از ایجاد عدالت در این آیه، عدالت تقریبی و ادای واجبات است نه عدالت حقیقی (علاقه و محبت قلبی)؛ بنابراین، رعایت عدالت تقریبی ناممکن نیست؛ ولی واقعیت این است که در عالم واقع اگر یک تحقیق جامعه و بی‌طرفانه از خانواده‌هایی صورت بگیرد که در آن‌ها چندزنی وجود دارد، معلوم خواهد شد که رعایت عدالت تقریبی هم چندان ممکن نخواهد بود.

اگر یک شخص، بنا بر عواملی، اقدام به ازدواج دوم بکند، اشخاص دیگر بر اساس رقابتی که با وی دارند، کوشش می‌کنند تا آنان نیز ازدواج مجدد نمایند، بدون آن‌که متوجه عواقب و پیامدهای منفی و ناگوار آن شوند.

ب) نداشتن فرزند: گاهی تعدد زوجات از سوی مرد به علت نداشتن فرزند است؛ به این معنا که زن و شوهر بعد از ازدواج صاحب فرزند نمی‌شوند. در این حالت ممکن است نداشتن فرزند ناشی از عقیم‌بودن زن و یا مرد باشد؛ ولی در برخی از موارد دیده شده که این مشکل از ناحیه خود مرد بوده؛ اما او بدون این‌که به مشکل خودش رسیدگی نماید، اقدام به ازدواج مجدد و گرفتن زن دوم می‌کند و زنش را از این جهت مورد خشونت قرار می‌دهد.

ج) نداشتن فرزند پسر: برخی بر اساس افکار، سنت‌ها و رسوم جاهلی و خرافی معتقداند که فقط پسران فرزندان حقیقی ایشان هستند. آنان چنین استدلال می‌کنند که بقای نسل و تبار خانوادگی فقط با داشتن فرزند پسر امکان‌پذیر است. اگر کسی فرزند پسر نداشته باشد و همه فرزنداناش دختر باشند، او را بدون نسل می‌پندارند و به اصطلاح نادرست «اجاق کور» (دودگل) می‌نامند. از این رو است که هر خانواده تلاش می‌کند تا این‌که یک یا چند تا از فرزندان‌شان باید پسر باشد و اگر احیاناً خانمی فرزند پسر به دنیا نیاورد، شوهر وی بر اثر فشارهای فامیل و نزدیکانش مجبور می‌شود تا ازدواج مجدد نماید؛ زیرا بیش‌تر مردم به این باورند که اگر شخصی دارای فرزند پسر نباشد، نسل وی از بین می‌رود و در نتیجه اموال و اسباب زندگی وی برای کسانی دیگر به میراث می‌ماند و هیچ شخصی در افغانستان حاضر نیست که اموال وی به کسانی دیگر غیر از پسرانش به میراث برسد.

در این کشور، گاهی یک مرد هفت تا دختر دارد؛ ولی او به دنبال زن و زنان دیگر است؛ زیرا به عقیده او یک فرد هرچند دختر هم که داشته باشد، مثل این است که هیچ فرزندی ندارد. در خیلی از موارد، خانواده‌ها همین که فرزندان دخترش از سه تا بگذرد، ناراحتی و خشونت علیه مادر آنان را شروع می‌کنند؛ زیرا در افغانستان این یک سنت است که ارزش یک زن به تعداد فرزندان پسرش است؛ به این معنا که یک زن به‌خصوص وقتی پسر به دنیا

می‌آورد، مقام و منزلت خاصی در خانواده‌اش پیدا می‌کند. این در حالی است که زن نقش چندانی در پسر و یا دخترشدن نطفه ندارد؛ زیرا سلول تخمک زن تنها کروموزوم جنسی «X» دارد؛ ولی اسپرم‌های مرد دارای دو نوع کروموزوم «X» و «Y» اند و جنسیت جنین بسته به این که کدام یک از اسپرم‌های مرد با تخمک زن لقاح کند، معین می‌شود و زن در پسر یا دخترشدن نطفه نقش چندانی ندارد (حسینی، ۱۳۷۹: ۲۲۲).

نتیجه‌گیری

در خشونت‌های خانگی؛ به‌خصوص خشونت علیه زنان فاکتورها و عوامل گوناگونی نقش دارند؛ ولی بخش عمده آن را می‌توان ناشی از سنن و رسوم و عرف و آداب اجتماعی ای دانست که در جامعه ما حکفرما است. با توجه به این که جامعه افغانستان یک جامعه سنتی است، بنابراین، خشونت خانگی نیز کم و بیش ریشه در همان سنت‌ها و رسوم اجتماعی دارد. در چنین جامعه‌ای، زنان در معرض انواع خشونت قرار می‌گیرند که از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

برخی از خشونت‌ها ناشی از همان سنت‌هایی است که مردان را قشر فرادست جامعه و زنان را قشر فرودست می‌دانند؛ برخی هم از این مسئله نشأت می‌گیرد که آداب و رسوم اجتماعی حاکم بر جامعه ازدواج‌های زیر سن، ازدواج‌های اجباری و ازدواج‌های ناهمگون را تجویز می‌کنند؛ پاره‌ای از خشونت‌ها ریشه در این دارد که در افغانستان مبادله دختران و زنان و معامله آنان در نزاع‌های قومی و قبیله‌ای یک امر معمول و پذیرفته شده است و عرف و رسوم جامعه چنین ازدواج‌هایی را مذموم نمی‌داند؛ بعضی از خشونت‌ها هم برخاسته از دخالتی است که اطرافیان و آشنایان در امور خانوادگی همدیگر دارند و این مسئله نیز ریشه در همان سنت‌هایی دارد که چنین دخالت‌هایی را ناپسند نمی‌دانند و افراد چنین احساس می‌کنند که دخالت آن‌ها از روی دلسوزی است؛ پاره‌ای از خشونت‌ها را می‌توان ناشی از این دانست که در افغانستان زنان غالباً به عنوان دارایی و کالا در نظر گرفته شده و هیچ‌گونه استقلال مالی و اقتصادی برای آنان قایل نیستند؛ بعضی از خشونت‌ها را می‌توان برخاسته

از رسم‌ها و سنت‌هایی دانست که چندزنی را بدون در نظر گرفتن قیدها و شرایط آن که در شرع آمده است، روا می‌دارند؛ برخی از خشونت‌ها هم ریشه در سنت‌ها و رسوم غلطی دارد که شرافت و آبروی خانوادگی را به زنان وابسته می‌دانند؛ بنابراین، اگر زنی گناهی مرتکب شود، مثل این است که عزت و آبروی خانوادگی تمام خانواده از بین رفته است؛ در حالی که گناه مردان چنین پیامدی برای آنان ندارد؛ در مواردی هم عرف و سنت‌های جامعه افغانستان زنان را به عنوان موجودات کج، شرور، حيله‌گر و مکار می‌دانند که این نگاه نیز خشونت‌های گوناگونی را علیه آنان موجب می‌شود.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابراهیمی‌پور، قاسم (۱۳۹۰)، «خشونت نمادین در خانواده»، معرفت، سال بیستم، شماره ۱۶۲.
۴. احمدی، جمعه (۱۳۹۳)، «خشونت علیه زنان؛ نظام‌ها و ساختارهای بومی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان»، وب‌سایت روزنامه اطلاعات روز.
۵. احمدی، سید جعفر (۱۳۸۹)، «زمینه‌ها و عوامل بروز خشونت علیه زنان در افغانستان»، وب‌سایت روزنامه هشت صبح.
۶. اسکندری، عبدالکریم (۱۳۸۷-۱۳۸۸)، «تأثیر رسوم غلط بر حقوق زنان افغانستان و راه‌کارهای بیرون رفت از آن»، گفتمان نو، سال ششم، شماره ۲۰ و ۲۱.
۷. اعزازی، شهلا (۱۳۷۶)، جامعه‌شناسی خانواده، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، چاپ اول.
۸. افروغ، عماد (۱۳۷۹)، فرهنگ‌شناسی و حقوق فرهنگی، تهران، مؤسسه فرهنگ و دانش، چاپ اول.
۹. آگ‌برن، ویلیام فیلدینگ و نیم‌کوف، مایر فرانسیس (۱۳۸۰)، زمینه جامعه‌شناسی، اقتباس: ا. ح. آریانپور، تهران، نشر گستره، چاپ اول.
۱۰. بستان (نجفی)، حسین (۱۳۸۳)، اسلام و جامعه‌شناسی خانواده، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، چاپ اول.
۱۱. حسینی، سید هادی (۱۳۷۹)، «تفاوت‌های بیولوژیکی زن و مرد» بدن، روان و هوش، کتاب نقد، سال پنجم، شماره ۱۷.
۱۲. حق‌شناس، علی‌محمد، حسین سامعی و نرگس انتخابی (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی-فارسی، دو جلد در یک جلد، ۱۳. تهران، انتشارات فرهنگ معاصر، چاپ اول.

۱۴. خانی، سعید و دیگران، «بررسی خشونت خانوادگی در میان خانواده‌های شهر دهگلان؛ با تأکید بر خشونت علیه زنان»، مجله تخصصی جامعه‌شناسی، سال اول، پیش‌شماره ۳.
۱۵. درویش‌پور، مهرداد (۱۳۸۷)، «چرا مردان به اعمال خشونت علیه زنان ترغیب می‌شوند؟»، مجله زنان، سال هشتم، شماره ۵۶.
۱۶. ذکی، حفیظ‌الله (۱۳۸۴)، «محو خشونت علیه زنان؛ چالش‌ها و راه‌کارها»، ماهنامه تخصصی حقوقی و فرهنگی عدالت، سال هفتم، شماره ۳۲ و ۳۴.
۱۷. رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۲)، آناتومی جامعه، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم.
۱۸. روبی، ظفرشاه (۱۳۹۴)، «افغانستان با بالاترین میزان ازدواج‌های زیر سن»، وبسایت روزنامه هشت صبح.
۱۹. ساروخانی، باقر (۱۳۷۹)، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده، تهران، انتشارات سروش، چاپ سوم.
۲۰. سالاری‌فر، محمدرضا (۱۳۸۸)، «تبیین علل و زمینه‌های خشونت خانگی»، دوفصلنامه علمی-تخصصی مطالعات اسلام و روان‌شناسی، سال سوم، شماره ۴.
۲۱. سالاری‌فر، محمدرضا (۱۳۸۹)، خشونت خانگی علیه زنان؛ بررسی، علل و درمان با نگرش به منابع اسلامی، قم، نشر هاجر، چاپ اول.
۲۲. ستوده، هدایت‌الله (۱۳۷۳)، مقدمه‌ای بر آسیب‌شناسی اجتماعی، تهران، انتشارات آوای نور، چاپ دوم.
۲۳. سی‌شتاد، اسن (۱۳۸۴)، کتابفروش کابل، ترجمه زهره خلیلی، تهران، نشر قطره، چاپ اول.
۲۴. صالحی، ابراهیم و صادق صالحی (۱۳۸۴)، «بررسی عوامل مؤثر بر خشونت مردان نسبت به زنان در استان مازندران»، مجله علوم تربیتی و روان‌شناسی (دانشگاه سیستان و بلوچستان)، شماره ۲.
۲۵. صدیق سروستانی، رحمت‌الله (۱۳۸۶)، آسیب‌شناسی اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات)، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول.
۲۶. طاهری، سید حبیب‌الله (۱۳۸۷)، «اسلام، زن و جستاری تازه»، فصلنامه آفاق، سال چهارم، شماره ۱۱ و ۱۲.
۲۷. فرجاد، محمدحسین (۱۳۷۴)، آسیب‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی انحرافات، [تهران]، انتشارات بدر، چاپ ششم.
۲۸. کاظمی سرکانه، سید سجاده (۱۳۸۹)، «آن سوی دیوار سوء ظن، نگاهی به تأثیر آداب و رسوم بر وقوع قتل‌های شرافتی»، فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات پیش‌گیری از جرم، سال پنجم، شماره ۱۶.
۲۹. کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، خشونت علیه زنان در افغانستان (نیمه نخست سال ۱۳۹۲)، تهیه و نگارش: محمدحسین سرآمد و لطیفه سلطانی.
۳۰. محسنی، منوچهر (۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی، تهران، انتشارات طهوری.
۳۱. مرتوس، جولی (۱۳۸۲)، آموزش حقوق انسانی زنان و دختران، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، دنیای مادر.
۳۲. معین، محمد (۱۳۷۵)، فرهنگ فارسی متوسط (جلد اول)، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ دهم.

۳۳. هیئت معاونت ملل متحد در افغانستان؛ دفتر کمیشنری عالی ملل متحد برای حقوق بشر (۲۰۱۰)، عرف و عنعنات ناپسند و تطبیق قانون منع خشونت علیه زنان در افغانستان، کابل، افغانستان.
۳۴. وثوقی، منصور و علی اکبر نیک خلق (۱۳۷۱)، مبانی جامعه‌شناسی، تهران، انتشارات خردمند، چاپ پنجم.
۳۵. یزدخواستی، بهجت و حامد شیری (۱۳۸۷)، «ارزش پدرسالاری و خشونت علیه زنان»، مجله مطالعات زنان، شماره ۱۸.